

چند روزی از بودنم در آنجا نگذشته بود که ارتش و نیروهای شوروی مارا محاصره کردند، آنجا را به مدت ده روز به شکل مداوم بمباران کردند. ما جزء یک نارنجک و چند گلوله چیز بیشتری نداشتیم

لقاب زشت نسبت می دادند و توهین می کردند، مانیز این توهین را بی جواب نگذاشتیم و در حالی که تعدادشان بیشتر بود و رهبران ما بزرگ تر بود درس خوبی به آن ها دادیم. رهبران ما آسیب جدی دید، هر چند این مسئله بین بزرگان حل شد اما من از رفتن به آن مدرسه منع شدم و ادامه تحصیلم را به صورت دروس دینی درون مسجد اردوگاه ادامه دادم.

این زمان مصادف است با جنگی شدید میان مجاهدین و مردم با اتحاد جماهیر شوروی. بسیار از اردوگاه برای شرکت در جنگ و کمک به مجاهدین به افغانستان بازمی گشتند و شهید می شدند. در این دوران، شور جهاد با ملحدان روس و دفاع از سرزمین در من ایجاد شده بود، در نتیجه با وجود آنکه به من توصیه میشد که باید درس بخوانم، مقداری پول جمع کردم و در سن پانزده سالگی به قصد جهاد به افغانستان بازگشتم.

جهاد

با توبوس به چمان رفتم. تمام دارایی ام لباس های تنم بود و صد روپیه ای که جمع کرده بودم. این ماجرا مربوط است به تابستان ۱۹۸۳. به مجموعه کوچکی که در حال رفتن به قندهار بودن پیوستم و به طور تصادفی یکی از اساتیدم به نام سلام آغا که به من دروس دینی می دادم را ملاقات کردم. او مرا تا گذشتن از مرز همراهی کرد تا وارد افغانستان شوم.

مدتی زیر نظر فرماندهی به نام عبدالرزاق بودم، همراه او و یارانش تیراندازی و آموزش کار با اسلحه را یاد گرفتم و در برخی جنگ ها بودم، اما به مرور دریافتم که تلاش اصلی او، دفاع از اموالش است. در حالی که برای جنگ آمده بودم اما عموماً آنجا مشغول کارهای خسته کننده و رسیدگی به مجاهدین بودم.

متوجه شدم طالبان در نلگام به فرماندهی ملا محمد صادق می جنگند، آن ها کسانی بودند که مانند مجاهدین می جنگیدند، اما همدشان صرفاً ایمان بود، نه پول و زمین. چون می دانستم برخی اقوام و آشنایانم ممکن است همراه او باشند، ترس آن داشتم که جای من را به خانواده ام بگویند. با این حال بعد از مدتی به آن ها در نلگام پیوستم.

چند روزی از بودنم در آنجا نگذشته بود که ارتش و نیروهای شوروی مارا محاصره کردند، آنجا را به مدت ده روز به شکل مداوم بمباران کردند. ما جزء یک نارنجک و چند گلوله چیز بیشتری نداشتیم در نتیجه ناچار شدیم عقب نشینی کنیم. به زنگی آباد گریخیم و آنجا با هفتاد تن از مجاهدین رو به رو شدیم که تنها سه قبضه سلاح کلاشینکف و یک قبضه آرپی چی که اصلی نیز نبود (این سلاح های غیر اصلی با کیفیت پایین در جاهایی چون چین و پاکستان تولید می شدند) در اختیار داشتند. نیروهای شوروی آنجا را نیز محاصره کردند و درگیری در زنگی آباد آغاز شد.

درگیری ها به این نحو ادامه داشت، از منطقه ای به منطقه دیگر می رفتیم و بعضاً پیشروی هایی هم حاصل می کردیم و می توانستیم نقاط ضعف روس ها را ببینیم و برخی مواضع را پس بگیریم.

ما خوشحال بودیم، ترسی نداشتیم و همواره آماده شهادت بودیم. در میان ما، اگر فرماندهی مانع از شرکت کسی در عملیاتی می شد او بسیار ناراحت، غمگین و افسرده می شد. در کنار تمرینات